



## فصل چهارم

### شورش تاریخی

به اعتقاد من، ما می‌توانیم با آموختن از نوبودگی بارز شورش‌ها در کشورهای عرب — به‌ویژه پایداری، عزم، سرسختی غیرمسلحانه و استقلال پیش‌بینی‌ناپذیر این شورش‌ها — بیش از هر چیز تعریفی تازه از شورش تاریخی پیشنهاد دهیم: شورش تاریخی نتیجه دگرگونی یک شورش آنی، که بیشتر نیهیلیستی‌ست تا سیاسی، به یک روش پیشاسیاسی است. بنابراین مورد کشورهای عرب به ما می‌آموزد که تحقق این دگرگونی مستلزم موارد زیر است.

- گذار از محلی‌سازی (محدود) گردهمایی‌ها، حملات و کنش‌های مخرب در خود پایگاه شورشیان (به برپاساختن یک پایگاه مرکزی پایدار، جایی که شورشگران خود را به‌شیوه‌ای اساساً صلح‌آمیز مستقر می‌کنند و اصرار می‌ورزند تا زمان برآورده شدن خواسته‌شان در این مکان خواهند ماند. بدین‌سان ما درعین‌حال زمان محدود، و به تعبیری هدررفته شورش آنی را نیز پشت سر می‌گذاریم — شورشی که به‌واقع نوعی هجوم پرخطر و بی‌شکل است — و به زمان گسترده شورش تاریخی می‌رسیم، که برخلاف شورش آنی شبیه صور قدیمی محاصره شهرهاست، با این تفاوت که شورش تاریخی دربرگیرنده محاصره دولت است. همگان می‌دانند که در عمل [فرآیند] تخریب نمی‌تواند ادامه یابد، مگر در «جنگ‌های بزرگ»: «یک شورش آنی حداکثر می‌تواند بین یک تا پنج روز تداوم یابد. اما یک شورش تاریخی می‌تواند در پایگاه عظیم و تاریخی خویش، حتی به‌هنگام محاصره و آزار و اذیت پلیس، یا در خیابان‌های اصلی که شورش تاریخی در یک روز مقرر از هفته به‌شکلی آیینی به تسخیر خود درمی‌آورد، همراه با جمعیتی همواره فزاینده، هفته‌ها یا ماه‌ها دوام آورد.

- برای اینکه این امر به‌واقع رخ دهد، نوعی گذار از گسترش به یاری تکرار و تکثیر کمی [به گسترش کیفی ضروری است. این بدان معناست که همه اجزاء و عناصر و مؤلفه‌های مردم در همان پایگاهی که بدین‌شیوه برپا شده است، به صورتی تصاعدی وحدت می‌یابند؛ مسلماً جوانان عادی و دانشجوی، ولی همچنین در کنارشان کارگران کارخانه، روشنفکران گوناگون، خانواده‌هایی با همه اعضای خود، شمار انبوهی از زنان، حقوق‌بگیران، کارمندان، و حتی شماری

از افسران پلیس و سربازان و غیره. مردمانی از مذاهب متفاوت، متقابلاً اوقات دعا و نیایش دیگران را محفوظ می‌دارند؛ مردمانی با خاستگاه‌های قومی و نژادی متعارض چنان سرگرم گفت‌وگوی دوستانه و مسالمت‌آمیز می‌شوند که گویی همواره با هم آشنا بوده‌اند. و بدین‌سان تکثری از صداها، صداهایی که در متن هیاهوی یک شورش آنی به صورت واقعی و بالقوه خاموشند، خودی نشان می‌دهند؛ پلاکاردها وضعیت را توصیف و مطالبات را بیان می‌کنند و بنرها جمعیت را تهییج می‌کنند. در نهایت رسانه‌های جهانی ارتجاعی نیز جمعیت اشغال‌کننده میدان تحریر را «مردم مصر می‌نامند. در این نقطه است که از آستانه شورش تاریخی عبور می‌کنیم: محلی‌سازی تثبیت شده، امکان پایداری طولانی، فشردگی حضور متراکم، جمعیتی چندوجهی که به‌مثابه کل مردم شمرده می‌شوند. همان طور که تروتسکی) کسی که تجربه این کار بود (می‌توانست بگوید» توده‌ها پا به عرصه تاریخ نهاده‌اند.»

• تحول ضروری دیگر، نوعی گذار از غوغای نیهیلیستی حملات شورشی به ابداع شعاری واحد بود که همه صداهای پراکنده را زیر یک چتر گرد می‌آورد: «مبارک، برو گم شو.» «بدین‌سان است که امکان یک پیروزی خلق می‌شود، زیرا آنچه در این شورش محل نزاع آنی و بی‌واسطه است، معین شده است. جنبش می‌تواند در دو قطب متضاد میل برجا بماند: میل مخرب به انتقام‌جویی یا تکیه بر انتظار برای ارضاء یک میل یا مطالبه مادی خاص؛ رفتن مردی که نامش همه‌جا پیچیده است — همان نامی که تا چندی پیش تابو بود، اما اینک در ملاءعام محکوم به بربادرفتنی خفت‌بار شد شده است.

بگذارید از آنچه طی چندماه گذشته شاهدش بودیم، موارد زیر را به‌خاطر سپاریم: یک شورش زمانی تاریخی می‌شود که محلی‌سازی‌اش دیگر محدود نیست، بلکه ظهور یک زمانبندی نو و درازمدت را در متن همان فضا یا مکان اشغال‌شده نوید می‌دهد؛ یعنی زمانی که ترکیب اجزایش دیگر یکپارچه نیست، بلکه رفته‌رفته طرحی کلی به‌دست می‌دهد از نوعی بازنمایی وحدت‌یافته مردم در یک قالب موزائیکی؛ و سرانجام یعنی زمانی که غرولند سلبی طغیان محض جای خود را به تأکید بر مطالبه‌ای مشترک می‌بخشد، مطالبه‌ای که تحققش معنایی اولیه به‌واژه «پیروزی» عطا می‌کند.

در متن این چارچوب کلی، باید از همان ابتدا بر این پرسش تأکید کنیم که چه چیز موجب نادر بودن تاریخی شورش‌های تونس و مصر در اوایل سال ۲۰۱۱ شده است: این شورش‌ها نه‌تنها قوانین گذر از شورش آنی به شورش تاریخی را به ما آموخته یا یادآوری کرده‌اند، بلکه درعین‌حال به‌نسبت سریعاً به پیروزی رسیده‌اند. این دو کشور رژیم‌هایی داشتند که سالیان سال امن و با ثبات به نظر می‌رسیدند، رژیم‌هایی که نظارت پلیسی بی‌وقفه را سازمان داده بودند و در نهایت بی‌شرمی دست به

شکجه می‌زدند، رژیم‌هایی لمیده در آغوش مراقبت همه قدرت‌های «دموکراتیک «بزرگ و کوچک که مانده‌های فسادآورشان پیوسته چرخ‌دنده این رژیم‌ها را روغن‌کاری می‌کرد – و با اینهمه سرنگون گشتند، یا دست‌کم کسانی که نمادشان بودند (مبارک و بن‌علی (سرنگون شدند، آن‌هم به یاری کنش مردمی پیش‌بینی‌ناپذیری که هیچ سازمان تثبیت‌شده‌ای آن را هدایت نمی‌کرد. این بدان معناست که بعد شورش‌های این کنش‌ها بری از تردید و شک است.

از دید ما چنین پدیده‌هایی به‌خودی‌خود کافی‌ست تا بتوان در ارتباط با این شورش‌ها از نوعی «تولد دوباره تاریخ» سخن گفت. برای مشاهده سرنگونی یک قدرت متمرکز و سراپا مسلح توسط انبوه جمعیتی با دستان خالی، باید چند سال به عقب برگردیم؟ سی‌ودو سال، وقتی شاه ایران، که درست مثل بن‌علی فرمانروایی غرب‌گرا و تجددطلب محسوب می‌شد، به لطف تظاهرات خیابانی عظیمی سرنگون شد که نیروهای مسلح از سرکوب‌شان عاجز بودند، همو که باز درست مثل بن‌علی همواره از ستایش، کمک‌ها و تسلیحات حاکمان ما برخوردار بود. ولی آن‌هنگام ما دقیقاً در نقطه پایانی یک دنباله تاریخی طولانی ایستاده بودیم، یعنی در مقطعی که شورش‌ها، جنگ‌های ملی رهایی‌بخش، نوآوری‌های انقلابی، قیام‌های چریکی و جنبش‌های جوانان به ایده تاریخ معنای کامل آن را عطا کرده بودند، معنایی آکنده از گزینش‌های سیاسی رادیکال که به مبارزه سیاسی مشروعیت و نیرو می‌بخشیدند. ایده‌های انقلاب و کمونیسم، در فاصله دو حد نهایی ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰، برای توده‌های مردم در سراسر جهان به طرز بی‌پیش‌پافتاده بدیهی بودند. اما در کشورهای ما شماری از مبارزان از همان اوایل دهه ۷۰ به بعد لنگ انداختند و با گام‌نهادن در مسیر پرمحنت و عذاب خیانت‌پیشگی، زیر بیرق بیدزده «ضدیت با توتالیتریزم» به دم‌ودستگاه مستقر پیوستند. انقلاب فرهنگی چین، این کمون پاریس عصر دولت‌های سوسیالیست نیز در سال ۱۹۷۶، همراه با مرگ مائو، زیر بار خشونت بی‌نظم خود از پا درآمد. آیا می‌توان گفت این انقلاب صرفاً مجموعه‌ای از شورش‌های آنی بود؟ (شمار اندکی از گروه‌ها در انزوا و تنهایی کوشیدند وسایل و ابزارهایی برای یک دنباله جدید حفظ کنند. انقلاب ایران در این معنا، امری پایان‌دهنده بود، نه آغازگر. این انقلاب به‌واسطه خصلت متناقض و ناروشنش) انقلابی به رهبری یک آیت‌الله، قیامی مردمی در بطن بستری تئوکراتیک (بیشتر گواه پایان روزهای روشن انقلاب بود. انقلاب ایران بدین لحاظ با جنبش کارگری همبستگی در لهستان مصادف بود. این قیام مردمی به‌غایت مهم علیه یک دولت سوسیالیست فاسد و رو به احتضار، به ما آموخت کنش توده‌های مردمی همواره ممکن است، حتی در وضعیتی که بار سنگین اشغال خارجی و رژیم‌های سیاسی از بیرون تحمیل شده، بردوش آنهاست. جنبش همبستگی یا سولیدارنوش همچنین به ما آموخت چنین کنشی با متمرکزشدن بر کارخانه‌ها و کارگرایشان به نیرویی خاص دست می‌یابد. اما جنبش لهستانی، صرف نظر از نیروی انتقادی‌اش، محروم از هر

ایده‌ای درباب سرنوشت احتمالی کشور باقی ماند و به‌شکلی بی‌ربط و بی‌معنا از حمایت پاپ آینده و روحانیتی سراپا ارتجاعی برخوردار شد. علاوه بر اینها، پیامد و محصول انقلاب ایران – همان ترکیب متناقضی که عبارت «جمهوری اسلامی» بیانگر آن است – همان‌طور که از نامش برمی‌آید، فاقد هرگونه رسالت کلی و جهان‌شمول بود، سرنوشت اندوه‌بار دولت لهستان» رهایی یافته «از قیدوبندهای کمونیسم نیز بهتر از این نبود: دولتی شیفته و بغایت پایبند به سرمایه‌داری، بیگانه‌هراس و سراپا دوستدار آمریکا.

البته، ما نمی‌دانیم فرجام شورش‌های تاریخی در تونس، مصر، سوریه و دیگر کشورهای عرب چیست. ما هنوز در دوره اولیه پسااشورسیم، و هنوز هیچ‌چیز قطعی نیست. اما این نکته روشن است که برخلاف شورش تاریخی لهستان یا انقلاب ایران) که یک دنباله تاریخی را با تیرگی خشن و تناقض‌آمیز بستر ایدئولوژیکی خویش به پایان رساندند، قیام‌های فعلی در کشورهای عربی با بازگذاشتن و بی‌تصمیم‌گذاشتن بستر تاریخی خویش، در به‌روی دنباله تاریخی جدید گشوده‌اند. این قیام‌ها امکان‌های تاریخی به‌راه می‌اندازند و تغییر می‌دهند، آن‌هم تا حدی که معنای پیروزی‌های اولیه‌شان، که به‌شکلی قفانگر تعریف خواهد شد، تا حد زیادی تعیین‌کننده معنای آینده ما خواهد بود.

من، در عین حفظ ساحت تماماً رخداده‌گونه این قیام‌ها، فارغ از پیشبینی «علمی» بر این باورم که ما می‌توانیم گرایش‌های شورشگرانه آن‌ها را به‌مثابه کنش‌هایی ثبت کنیم که مشخص‌کننده و خاص زمانی‌اند که من آن را دوره‌های میانی خواهیم نامید.

یک دوره میانی چه چیزی است؟ همان چیزی که در پی دوره‌ای فرا می‌رسد که در آن درک انقلابی از کنش سیاسی آن قدر روشنی و وضوح یافته است که، به‌رغم مبارزات درونی سبانه‌ای که رشدش را مختل می‌سازند، به‌صراحت در مقام بدیلی برای نظام سلطه جهانی عرضه و معرفی شود، و بر همین اساس حمایت و پشتیبانی منظم توده‌ای را کسب کند. اما در یک دوره میانی، در عوض، ایده انقلابی دوره قبلی خاموش و غیرفعال است. ایده‌ای که در زمانه خود طبیعتاً با موانع سهمگینی مواجه بود) دشمنان خستگی‌ناپذیر از بیرون و ناتوانی در رفع مسائل و معضلات از درون. (این ایده هنوز در فرآیند رشد و گسترش جذب دنباله‌ای جدید نشده است. آنچه کم داریم سیمایی از رهایی است که گشوده باشد و بتوان آن را همه‌جا به کار گرفت و با همه مبارزان به اشتراک گذاشت. اکنون به لطف وقفه نامعینی که در سیر تحقق ایده رهایی افتاده است زمان تاریخی پروژه رهایی معین شده است، دست‌کم برای همه آن‌ها که حاضر نیستند حیثیت خود را به نظام سلطه بفروشند.

طی چنین دوره‌هایی است که مرتجعان می‌توانند بگویند دقیقاً چون راه انقلاب گنگ و حتی نامفهوم است امور به راه طبیعی خود برگشته‌اند. این نوعاً همان چیزی است که در ۱۸۱۵ با روی کار آمدن سلطنت‌طلبان اتحاد مقدس رخ داد، کسانی که برایشان روابط اجتماعی فئودالی و ترکیب آن‌ها در یک قالب سلطنتی، معرف یگانه نظم شایسته در چشم خدا بود. به‌نحوی که در نظر آن‌ها انقلاب جمهوری خواهان و فرودستان چیزی نبود مگر هیولایی تجسم‌یافته در هیبت دوران دهشت و چهره‌اهریمنی روبسپیر. و این نوعاً همان چیزی است که سی سال است می‌کوشند به‌خوردمان دهند. ما از منابع موثق می‌دانیم) مثلاً دموکرات‌های مقدس‌مآب و تارتوف‌های نوپا (که انحراف توتالیترا، حکومت مرگبار ایده، دولت‌های سوسیالیست، مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم و آن جنبش‌های فکری و عملی که اصل مؤسس هستی پرشور خویش را در این دوره‌های انقلابی یافتند، چیزی نبودند جز شیادانی ناکارآمد و جانی، تجسم‌یافته در سیمای اهریمنی استالین. جریان صلح‌آمیز امور — تنها چیز معتبر روی پیشخوان — هماهنگی طبیعی بین سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و دموکراسی سترون است. سترون از آن رو که در قبال پایگاه قدرت واقعی — سرمایه — خاضع است و وقتی نوبت به طبقه کارگر و خواسته‌های مردمی می‌رسد، به خوبی «مهارشدنی» است.

برای دوره‌ی میانی که ما هنوز در آن هستیم، دوره‌ای که از ۱۸۸۰ آغاز شد و تا ۲۰۱۱ و ما بعد؟ (ادامه دارد — دوره‌ای که در آن در پس فروپاشی صور دولتی طرح کمونیستی برخاسته از انقلاب بلشویکی، سرمایه‌داری کلاسیک احیاء شده است — «دموکراسی لیبرال» همان چیزی است که «سلطنت لیبرال» برای دوره‌ی میانی قبلی بود، یعنی زمانی که در پی سرکوب آخرین جرقه‌ها و فوران‌های انقلاب جمهوری خواهانه، دوران سرمایه‌داری مدرن آغاز شد. (۱۸۱۵-۱۸۵۰)

با این حال، طی این دوره‌های میانی، نارضایتی، شورش و این اعتقاد نیز وجود دارد که جهان نباید آنگونه باشد که امروز هست، که پارلمانتاریسم کاپیتالیستی به‌هیچ‌وجه امری «طبیعی» نیست، بلکه نظامی سراپا شوم است. درعین حال این باور و نارضایتی نمی‌تواند شکل سیاسی خود را بیابد، چه که در وهله نخست نمی‌تواند از بطن مشارکت در یک ایده توانی بیرون کشد. نیرو و زور قیام‌ها، حتی زمانی که واجد معنا و اهمیتی تاریخی‌اند، اساساً سلبی باقی می‌ماند» بیرون بروید!»، بن‌علی، گم شو!»، مبارک، بساطت را جمع کن. («این نیرو هیچ شعاری را بر اساس عنصر ایجابی ایده به‌کار نمی‌برد. به همین سبب است که کنش توده‌ای جمعی فقط می‌تواند شکل یک شورش به خود گیرد، شورشی که در بهترین حالت معطوف به شکل تاریخی خویش است، شکلی که «جنبش توده‌ای» نیز خوانده می‌شود.

بگذارید خلاصه کنیم: شورش پاسدار تاریخ‌رهایی در دوره‌های میانی است.

بگذارید به دوره ۱۸۵۰-۱۸۱۵ در فرانسه و اروپا بازگردیم، زیرا دوره میانی خود ما شباهت غربی به دوره بازگشت سلطنت دارد. این دوره پس از انقلاب کبیر رخ داد و، همچون ۳۰ سال گذشته خودمان، ستون فقراتش نوعی اعاده ارتجاعی و زهرآگین سلطنت بود، فرآیندی که به لحاظ سیاسی قانون اساسی گرا و به لحاظ اقتصادی لیبرال بود. لیکن از آغاز دهه ۱۸۳۰ با دوره عظیمی از شورش‌ها مواجه شدیم، که غالباً به صورت مقطعی یا ظاهری پیروز بودند) نظیر «تروا گلوبوز» سال ۱۸۳۰، شورش‌های کارگری تقریباً در همه جا، «انقلاب ۱۸۴۸» و غیره. (این‌ها دقیقاً شورش‌هایی خاص یک دوره میانی بودند، گاهی اوقات شورش‌های آنی و گاهی تاریخی‌تر: پس از ۱۸۵۰، ایده جمهوری خواهی که دیگر برای مرکزکشی با ارتجاع بورژوازی تکافو نمی‌کرد می‌بایست جای خود را به ایده کمونیسم می‌داد.

این ملاحظه و نکته‌ای بس قدیمی است که بیداری تاریخ، در شکل یک شورش و پیروزی آنی احتمالی آن عموماً با تجدید حیات ایده معاصر نیست، تجدید حیاتی که می‌تواند یک آینده سیاسی واقعی برای شورش رقم بزند. طی خود انقلاب کبیر فرانسه، این انفکاک و جدایی در برخی شورش‌های سن کولت‌ها (Sans-culttes)\* و *bras nus* کاملاً مشهود بود. این شورش‌ها نمی‌توانستند به ایدئولوژی انقلابی در شکل دقیقاً جمهوری خواهانه‌اش اکتفاء کنند. آن‌ها نوعی آخرت ایدئولوژیکی را پیش فرض می‌گرفتند که هنوز شکل نگرفته بود. در نتیجه، به علت نبود فرایند سوژه‌مدار راستینی که بتواند ایده‌ای رهایی‌بخش بین مبارزان به اشتراک بگذارد، این اعتراض‌ها از حل این مسأله عاجز بودند که از مرحله شورش محض، ولو تاریخی، به مرحله سیاستی سازمان‌یافته و منسجم و پیگیر گذر کنند.

شورش‌ها که نشانه عظیم گشایش دوباره مسیر تاریخ‌اند، ناگزیر از رویارویی با عاجل‌ترین مسائل سیاست در زمانه حاضر جا می‌مانند، مسائلی که خود میراث مقطع ماقبل وقفه‌افتادن در تحقق ایده رهایی‌اند، یعنی میراث برهه‌ای که سیاست رهایی بخش افق گسترده‌ای پیش روی خود می‌دید. باری، جاماندن ناگزیر شورش‌ها از آن مسائل بی‌شک بارزترین برهان تجربی این مدعاست که تاریخ برای مسائلی که در دستور کار قرار می‌دهد راه حلی در چنته ندارد. شورش‌های تاریخی در جهان عرب به رغم درخشش و به یادماندنی بودن‌شان، نهایتاً با همان مشکلات کلی و جهان‌شمولی رودررو می‌شوند که در دوره قبلی حل و فصل نشده‌اند. در کانون مشکلات، مسأله سیاست به معنای تام و تمامش رخ می‌نماید — یعنی مسأله سازماندهی. ولی همان طور که ماژو می‌گوید «به منظور داشتن نظم در سازمان، باید در ایدئولوژی نظم داشته باشید». «اما ایدئولوژی چیزی نیست مگر مجموعه پیامدهای انتزاعی یک ایده (یا) اگر ترجیح می‌دهید (یک یا چند اصل).

در یک کلام، شورش‌های تاریخی، این پاسداران تاریخ رهایی در یک دوره میانی، مؤید نیاز اضطراری به صورت‌بندی دوباره پیشنهاد ایدئولوژیکی‌اند، مؤید نیاز به یک ایدئولوژی قدرتمند، یا فرضیه‌ای کانونی، آن‌هم بدین‌منظور که انرژی رها شده از دل آن‌ها و افراد درگیر شده با آن‌ها، بتوانند، در و ورای جنبش توده‌ای و بیداری تاریخی ناشی از آن، به پیکر یا چهره جدیدی از سازماندهی و در نتیجه سیاست دامن بزنند. آن‌هم به‌نحوی که روز سیاسی پس از بیداری دوباره تاریخ، درعین‌حال روزی نو باشد. به‌نحوی که فردا به‌شکلی حقیقی از امروز متفاوت باشد. یا در کل، به‌نحوی که درس نهفته در آخرین شعر مشهور برشت، «در ستایش دیالکتیک» به تمامی معتبر باشد:

توسن ظلم امروز چارنعل می‌تازد،

ظالمان ده‌هزار سال است که دست‌اندرکارند.

زور انگار یقین می‌داند: چنین است و چنین نیز خواهد ماند.

طنین نمی‌افکند آوایی به‌غیر از آوای حاکمان

و استثمار بر سر هر بازار بانگ برمی‌دارد:

این تازه اول کار است.

ولی از میان مظلومان، هم‌اینک بسیاریند که می‌گویند:

آنچه ما می‌خواهیم روی نخواهد داد هرگز.

هرآنکس که هنوز زنده‌ست هرگز نباید بگوید «هرگز!»

یقین را هرگز نباشد یقینی.

چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند.

آنک فاتحان سخن خویش رانده‌اند  
اینک محکومان آغاز سخن خواهند کرد.  
چه کسی جرأت می‌کند بگوید «هرگز»؟

اگر ظلم بماند تقصیر کیست؟ ما.  
که می‌تواند بشکند هیبتش را؟ ما.

هرآنکس که خوار و خفیف گشته باید بپا خیزد!  
هرآنکس که باخته باید بازآید به نبرد!  
آنکس که پی برده به وضع خراب خویش – که می‌تواند جلودارش گردد؟  
مغلوبان امروز فاتحان فردایند  
و «هرگز» خواهد شد: «هم‌اینک امروز!»

در ستایش دیالکتیک، برشت، ترجمه صالح نجفی